



هوش کلامی

واژگان سوم



- آب‌تنی:** شست‌وشوی بدن در آب، شنا کردن
- آثار:** جمع اثر، نشانه‌ها، علامت‌ها.
- آراسته‌اند:** آرایش کرده‌اند، زیبا و مرتب کرده‌اند
- آرامش:** آرام بودن، آسودگی
- آرامگاه:** قبر، مزار، محل آرامش
- آسایش:** راحتی
- آسیب:** صدمه، زیان
- آشغال:** زباله
- آغاز:** شروع
- آغوش:** بغل، میان دو دست
- آفرینش:** آفریدن، خلقت
- آلودگی:** کثیفی
- آلودگی صوتی:** هر صدای بدی که انسان را آزار می‌دهد.
- ابریشم:** تاری بسیار نازک، محکم و سفید که کرم ابریشم به دور خود می‌تند. از آن برای تهیه‌ی پارچه استفاده می‌کنند.
- احادیث:** جمع حدیث، سخنان پیامبران و امامان
- احسان:** نیکوکاری، نیکی کردن
- احوال‌پرسی:** حال و احوال کسی را پرسیدن
- آرزو:** دانه‌ی ریز و براق خوراکی که غذای بعضی از پرندگان است.
- استوار:** محکم، سخت، پایدار
- استیاق:** شوق و علاقه
- اشغال:** جایی را به زور گرفتن
- اضاه‌کردن:** افزودن، زیاد کردن
- اطراف:** دور و بر
- افتخار:** سربلندی
- افتخارآفرین:** کاری که باعث سربلندی می‌شود.
- أفق:** کنار آسمان، اطراف آسمان
- اکسیر:** گازی در هوا که برای زنده ماندن موجودات زنده لازم است.

- پونه‌ی وحشی:** نوعی گیاه، سبزی خوش‌بو مثل نعناع
- پهناور:** گسترده، وسیع
- پیشرو:** به جلو رفتن، به پیش رفتن
- پیوسته:** پی‌درپی، به دنبال هم



- تاقچه:** برآمدگی یا فرورفتگی در دیوار اتاق برای گذاشتن چیزها روی آن
- تانک:** خودروی بزرگ و سنگین جنگی که مسلسل و توپ دارد و به کمک زنجیرهایی در زیر آن، قادر به حرکت در مکان‌های مختلف است.
- تُربت:** خاک، خاک مزار
- تَرَقه:** نوعی بُمب دست‌ساز کوچک
- تَشکجه:** تشک کوچک
- تکبیرکننده:** کسی که چیزی را شرح و توضیح می‌دهد، تفسیرکننده، گزارش‌کننده
- تَنگ:** پارچ سُفالی یا شیشه‌ای که در آن آب یا نوشیدنی‌های دیگر می‌ریزند.
- توفیق:** موفقیت



- تبت‌نام:** نوشتن اسم، نام‌نویسی
- جاودانه:** همیشه و جاوید، چیزی که تا ابد بماند.
- جبرئیل:** فرشته‌ی وحی
- جذب‌نظرکردن:** نگاه کسی را به سوی خود کشاندن، جلب توجه کردن
- جلوگیری:** پیشگیری
- جنب‌وجوش:** تلاش، جنبش



- جنگ تحمیلی:** جنگی است که حکومت صدام از کشور عراق، به مدت هشت سال، میهن عزیزمان، ایران را، مورد حمله قرار داد ولی در پایان بر اثر ایستادگی مردم دلی سرزمین ما، ناگزیر به عقب‌نشینی و شکست شد. این جنگ از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ ادامه داشت.

- أمرأ:** جمع امیر، امیران، فرمانروایان
- أمرأی عرب‌را:** برای فرمانروایان عرب
- انتظار:** شکیبایی، صبر
- اندرآن:** در آن
- اهمیت:** باارزش و مهم بودن



- باب:** بخش، گونه، قسمت
- باستان:** باعجله
- باستانی:** کهن، بسیار قدیمی
- باعث:** دلیل، سبب
- باحت:** گفت‌وگو
- بخشایش:** بخشش و لطف
- بدرقه‌کردن:** کسی را همراهی کردن برای خداحافظی
- بزازنده:** مناسبف شایسته
- بَراق:** درخشنده
- بزرگد:** کشاورز
- برگزارشدن:** برپا شدن، انجام شدن
- بزرگ‌هفته‌تر:** با گذشت‌تر، بخشنده‌تر
- بُروز:** نوعی شیشه‌ی شفاف که برای ساخت ظرف به کار می‌رود.

- به‌بارآمدن:** میوه دادن، نتیجه دادن
- به‌حاجتی:** برای کاری
- بُهتان:** تهمت، به‌دروغ چیزی را به کسی نسبت دادن
- بی‌ادعا:** کسی که ادعایی ندارد.
- بی‌اتها:** پهناور و بزرگ، بی‌پایان
- بی‌خیال:** خونسرد، بیش از حد آرام
- بیشه:** جنگل



- پاک‌زاد:** از نژاد و نسل پاک
- پای‌کوبی:** شادی کردن
- پُرورد:** پرورش داد
- پُرورده:** خشک، بی‌طراوت
- پُسته:** تپه، توده

جوان‌مردی: بخشندگی مردانگی

جوز: گردو

جوی: گذرگاه باریکی که آب از آن می‌گذرد.

جویبار: جوی بزرگی که از جوی‌های کوچک

تشکیل شده باشد.

جهیدن: بریدن



چشمه: جایی که آب از زیر زمین بیرون می‌آید.

چوب‌دستی: عصا، چوبی که در دست می‌گیرند.



حاتم طای: شخصی که به بخشندگی شهرت داشت.

حاجت: نیاز، احتیاج

حاشیه: کناره، گوشه

حاصل: نتیجه، سود

حاضر: آماده، آنکه غایب نیست

حالیا: اکنون، حالا، اینک

ختمی: قطعی

حرفه‌ای: کسی که در کاری مهارت دارد، انجام

کار در حد خیلی خوب و دقیق، عالی

خریص: طمع‌کار

حفظ: نگهبانی، نگهداری

حکایت: سخن کوتاهی که پندواندیزی را بیان می‌کند.

حکیم: انسان دانا و خردمند

حلو: نوعی خوراکی که به‌وسیله‌ی آرد و روغن

و شکر تهیه می‌شود.

خمد: ستایش، شکرگزاری، ستودن

حوض: جایی برای نگهداری آب

حیرت: شگفتی، تعجب



خارکن: کسی که کارش کندن خار است.

خاص: ویژه، مخصوص

خصوصی: ویژه، شخصی

خلق: آفرینش، مردم

خلیج: پیش‌رفتگی نسبتاً وسیع آب در خشکی

خلیفه: جانشین، نماینده، حاکم

خنده‌رو: شاد، کسی که خنده به لب دارد.

خواب‌گزار: کسی که خواب‌دیگران را توضیح می‌دهد.

خودرو: ماشین

خوش و بش کردن: احوال‌پرسی کردن

خویشان: جمع خویش، نزدیکان، وابستگاه، اقوام

خیره شدن: با دقت به چیزی نگاه کردن



دامنه‌ی کوه: بخش شیب‌دار پایین کوه

دُرس‌پیمان: وفادار، درستکار، کسی که به عهد

و پیمان، پای‌بند است.

دوربردشت کشت: چین گیاهان مثل گندم و برنج

دفاع: نگاه‌داری و محافظت، تلاش برای حفظ

خود در برابر دشمن

دل‌انگیز: خوب و زیبا

دلاورانه: شجاعانه

دل‌پذیر: پسندیده و دل‌خواه

دل‌گشا: جایی بزرگ که چشم‌اندازی زیبا دارد،

خوش منظره و باصفا

دل‌نشین: خوشایند و پسندیده

دلیرانه: شجاعانه

ده: روستا

ذهانه: لبه، ورودی هر چیز یا هر جا

دهقان: کشاورز



رحمت: مهربانی

رزمنده: جنگجو، مبارز

روان: رونده، جاری

روزنامه‌دیواری: نوشته‌ای از مطالب گوناگون که

معمولاً دانش‌آموزان در مدرسه، تهیه و روی

دیوار آویزان می‌کنند.

روتق: رواج

ریزش: فرو ریختن



زادگاه: محل تولد

زرخیز: دارای خاک حاصل‌خیز و معدن‌های باارزش

زعفران: گیاهی خوشبو که ارزش غذایی و دارویی

داد.

زال: روشن و صاف

زمزمه: صدای حرف زدن آهسته، پیچ

زوزه: صدای بعضی از حیوانات

زارت: دیدار کردن از آرامگاه‌های امامان و

بزرگان دین و مکان‌های مقدس

زبان‌آور: چیزی که زبان می‌رساند، آنچه موجب

آسیب شود.



ساخت و ساز: ساختن، درست کردن

سخت‌مند: بخشنده

سخت‌گیری: شدت، سخت گرفتن بر دیگران

سپلندی: احساس افتخار داشتن

سرحال: بانشاط، شاد

سعادت‌مند: خوشبخت

سُفالی: ظرف یا اشیاء گلی، چیزی که از گل رُس

ساخته شده

سکوت: خاموشی، بی‌صدایی

سیماط: سفره

سنجاقک: حشره‌ای زیبا و تندپرواز با دو جفت بال

بلند و نازک، چشم‌های بزرگ و شاخک‌های بلند

سیل: جریان شدید و ناگهانی آب که معمولاً بر

اثر بارش زیاد باران جاری می‌گردد.



سبیه: مانند، مثل

شریف: بزرگوار، دارای ارزش و اعتبار



هوش کلامی

کُنْجَاوِي: علاقه‌مندی به دانستن چیزی

کینه: دشمنی کسی را در دل داشتن

کیهان: عالم، دنیا، جهان



گَرْدآمَدَن: جمع شدن

گَرْدشِ عِلْمِي: گردش دسته‌جمعی دانش‌آموزان

گَرِزَانِ بُوْدَن: فرار کردن از کسی یا چیزی، بیزار بودن

گَرِست: گریه کرد

گَزَارش: شرح و بیان کارهای انجام گرفته

گُسْتَرْد: پهن کرد

گُسْتَرْدَه: وسیع، بزرگ

گُوْدَال: چاله، جایی فرو رفته در زمین

گُوْشِ خَرِاش: صدای بسیار شدید و آزاردهنده

گُوِيَا: رسا، روشن، آشکار



لَذت: حالت خوشایند و خوب

لَطَاف: نرمی

لَطِيف: نرم و خوشایند

لَغْزَنده: لیز

لِيز خورَد: سُر خورد، لغزید



مَأْمُور: آنکه به فرمان کسی برای انجام کاری

انتخاب می‌شود.

مَاهِرانه: با مهارت، استادانه

مُجَازات: تنبیه

مَحَافِظَة: مواظبت کردن، نگهداری، مراقبت

مَحَلّه: قسمتی از یک شهر یا روستا

مَحِيط: مکان اطراف شخص یا چیز

مَخْفِي: پنهان

مُرَاقَب: کسی که چیزی را یاد می‌دهد.

مَرزَنشِيَان: کسانی که در مناطق مرزی کشور

زندگی می‌کنند.

غُصّه: غم و اندوه

غَمناک: غمگین، دچار غم

غُوطه: فرو رفتن در آب



فَانُوس: نوعی چراغ نفت‌سوز

فَدَاکار: کسی که جان خود را فدا می‌کند، از خود

گذشته

فَرَاهِم نَهاده: آماده کرده

فَرمانروا: آنکه بر سرزمینی حکومت کند، حاکم

فُرُوع: روشنایی، نور، پرتو

فَرِيبا: بسیار زیبا

فِسْفِسه: نوعی اسباب‌بازی که در آن باروت می‌ریزند

و هنگام سوختن به هوا می‌رود و نورافشانی می‌کند.

فَضاي: مربوط به فضا

فِيروزه‌اي: به رنگ فیروزه، آبی متمایل به سبز



قَامَة: قد

قَرَضِ گَرَفْتَن: پول یا چیزی را از کسی گرفتن و

بعد از مدتی پس دادن

قَل خورَدَن: غلتیدن، چرخیدن دور خودروی زمین

قَلّه: نوک کوه یا تپه

قَنادِي: شیرینی فروشی



کَامُوا: نوعی نخ که با آن لباس‌های زمستانی می‌بافند.

کَبود: رنگ آبی تیره

کَرْدگار: خداوند، آفریدگار

کَرْدن: جانوری خیلی بزرگ با پوست کلفت و با

یک یا دو شاخ روی پوزه

کَسب: به‌دست آوردن

کَم شِنَواي: ضعف در شنیدن

کَمِيَن کَرْدَن: پنهان شدن در جایی برای حمله‌ی

ناگهانی

سَکْفَة اَنگِيز: عجیب

سَکْفَتِي: تعجب



صَبْر: شکیبایی، بُرداری

صَفَا: صمیمیت، پاکی

ضَمِيمِي: همدل و مهربان

صَنعت: فن و حرفه

صُنوبر: نام درختی زیبا، نامی برای دختران



ضَعِيف: بی‌حال و ناتوان



طَبِيعَة: بخشی از جهان هستی

طَرابَة: تازگی، شادابی

طَمَح: حرص، زیاده‌خواهی



عَادَة: آنچه بر اثر تکرار، رفتار همیشگی انسان

می‌شود.

عَاقِبَة: سرانجام، پایان چیزی

عَبُور کَرْدَن: گذشتن، گذر کردن

عَطَر: بوی خوش، ماده‌ی خوش‌بو

عَظْمَة: بزرگی

عَظِيم: بزرگ

عَنکَبُوت: نوعی حشره که تار می‌تند.



غَايِب: پنهان از چشم، آنکه در جایی حضور ندارد.

غُرْس: صدای بلند و ترسناک

غُرُق شَدَن: فرو رفتن و خفه شدن در آب،

غوطه‌ور شدن در آب یا هر چیز دیگر

غُرُوب: پایان روز و هنگام قرار گرفتن خورشید

در افق مغرب

واژگان چهارم



- آرامش:** آرام بودن، آسودگی
- آسیاب:** دستگاهی برای خرد کردن و آرد کردن گندم، جو و دانه‌های دیگر
- آفتی‌کنند:** پس از قهر و نزاع با هم سازش کنند و دوست شوند، صلح کنند
- آفرین:** درود
- آماده:** حاضر، مهیا
- آموخت:** یاد داد، یاد گرفت
- آموختن:** یاد دادن، یاد گرفتن
- آواز:** صدا، بانگ، نغمه، سرود، آهنگ
- آویخت:** آویزان کرد، آویزان شد
- آیت:** نشانه، علامت، دلیل
- ابداع:** نوآوری، چیزی را از نو پدید آوردن، ایجاد کردن
- ابوالعجایب:** پدر شگفتی‌ها، صاحب شگفتی‌ها
- اتفاق:** رویداد، پیشامد، حادثه
- اتاب:** وسایل، ابزار
- اثر:** نشان، علامت
- اجتماع:** گروه، گرد هم آمدن، جمعی از دسته‌های انسانی
- اجل:** پایان زندگی، زمان مرگ
- احسن:** آفرین
- اختراع:** پدید آوردن، درست کردن، ایجاد کردن
- اراده:** خواست، میل، تصمیم
- ارباب:** مالک، شخص بزرگ، کسی که در زمان قدیم قدرت، زمین و سرمایه‌ای داشت.
- ارغوانی:** رنگ قرمز مایل به بنفش
- ارمغان:** هدیه، سوغات
- از پس:** از پشت
- اساس:** پایه، بنیان
- استعداد:** آمادگی، توانایی
- استقبال:** به پیشواز کسی رفتن، پیشواز



- نیازمند:** فقیر، محتاج
- نیکان:** گذشتگان، پدران
- نیایش:** دعا، پرستش خداوند
- وارونه:** به‌عکس
- واضح:** آشکار، روشن
- واقعه:** رویداد، اتفاق
- وطن:** میهن، کشور
- ویران:** خراب



- هراسان:** ترسان، بیمناک
- هم‌بازی:** دوست، یار
- همبستگی:** همراهی، همدلی، اتحاد
- همفکر:** با هم درباره‌ی موضوعی فکر کردن
- هم‌نوعان:** افرادی که از یک نوع هستند؛ هم‌جنس
- همهمه:** سروصدا، شلوغی
- یقین‌بدان:** شک نکن، تردید نداشته باش، مطمئن باش



- مُرَدّه:** خبر خوب
- مَسدود:** بسته شده
- مَشورع:** نظر دیگران را خواستن
- مطالب:** گفته‌ها، نوشته‌ها، موضوع‌ها
- محمولاً:** بیشتر وقت‌ها
- ملک:** سرزمین، کشور، آب و خاک
- ملتی:** مربوط به همه‌ی مردم یک کشور
- منتظر:** چشم به راه
- مُنظّم:** مرتّب و با نظم
- موادّ سقی:** موادی که به بدن ضرر می‌رسانند
- موز:** مورچه
- موضوع:** آنچه درباره‌ی آن گفت‌وگو می‌شود
- مهارت:** توانایی انجام کاری به نحو شایسته
- میازار:** آزار نده
- می‌ریزند:** می‌دزدند



- ناراضی:** ناخشنود
- نارنجک:** نوعی بمب دستی
- ناودان:** لوله‌ای که آب پشت‌بام از داخل آن پایین می‌آید.
- نخست:** آغاز، ابتدا
- نرم‌نرمک:** آرام‌آرام، آهسته
- نشاط:** شادی، شادابی
- نظافت:** پاکیزگی، تمیزی
- نغمه:** صدای خوش، سرود
- نگران:** دلوایس
- نگریست:** نگاه کرد
- نماینده:** کسی که از طرف کسی یا گروهی، کاری انجام می‌دهد.
- نورافسانی:** چراغانی کردن، پُر نور کردن فضا و محیط
- نهال:** شاخه و بوته‌ی کوچکی که تازه کشته شده باشد.
- نهراسیم:** نترسیم



هوش کلامی

استوار: پایدار، با برجا، محکم

اسرار: جمع سرّ، رازها

اشتیاق: علاقه‌مندی، میل زیاد، شوق فراوان

اشکال: عیب، نقص، کمبود

اطفال: کودکان، خردسالان، جمع طفل

اعتراض کرد: ایراد گرفت

اعتقاد: باور، ایمان، عقیده

افزوده: اضافه شده

افکند: انداخت، پرت کرد

اقامت گزیدم: در جایی ساکن شدم، ماندم

التماس‌کنان: اصرار‌کنان، درخواست‌کنان

انبوه: بسیار، زیاد، فراوان

انتظار: چشم به راه بودن، امید داشتن

اندر: در

اندک اندک: کم‌کم، آهسته‌آهسته

اندوخت: جمع کرد، گردآوری کرد، پس‌انداز کرد

اندوه: ناراحتی، غم، غصه

اندوهگین: غمگین، غصه‌دار، سوگوار

اوایل: جمع اول، ابتدا

ایجاد کردن: پدید آوردن، به‌وجود آوردن، ساختن



باختر: مغرب، مقابل خاور (مشرق)

باز: دوباره، از نو

بازرگان: تاجر

بازگو کردن: سختی را دوباره گفتن، بیان کردن

بازنگوش: کسی که بیشتر به فکر بازی و تفریح است.

بالاخره: سرانجام، عاقبت

بام: بالای ساختمان، پشت‌بام

بامداد: صبح زود، اول صبح

ببرافراشته: بالا برده، بالا گرفته شده

بُزَن: دارای خاصیت یا توانایی بریدن، بُرنده، تیز

پُر بود: رُبود، برد، دزدید

پرخاصه: بلند شد

پُر بار: شکیبایی، صبر

برق: ساعقه، درخشش نور

برکه: گودی کوچک و کم‌عمقی از زمین که در

آن، آب جمع شده باشد، آبگیر

برگرفت: برداشت، گرفت

برگزیده شدن: انتخاب شدن

پُرنا: جوان

بَس: بسیار، خیلی، فراوان

بِسپار: واگذار کن، بده

بِستاف: شتابان رفت، تند رفت

بکوشند: کوشش کنند، تلاش کنند

بگشود: باز کرد، گشود

بند: طناب، ریسمان

بند پروری: رفتار دوستانه داشتن، مهربانی و

لطف کردن

بُود: باشد، هست

بهر رساندن: فایده‌داشتن، مفید بودن، سود رساندن

به سر بُرده اند: گذرانده‌اند

به شُد: زیاد از حد، بسیار زیاد، فراوان

بیابند: پیدا کنند

بیاموزم: یاد بگیرم، فرا بگیرم

بی‌تاب: بی‌قرار، ناآرام

بی‌درنگ: فوری، بدون تأخیر، فوراً

بیشه: جنگل کوچک، جنگل

بی‌صبرانه: زود، با بی‌طاقتی، با اشتیاق بسیار،

ناآرام

بیندیشد: فکر کند

بی‌وقفه: بی‌درنگ، بدون توقّف، پشت سر هم



بِسابنی: نگهبانی، پاسداری، مراقب

بِیاداری: ایستادگی، مقاومت

بِذریف: قبول کرد، به عهده گرفت

پُر فریب: بسیار حيله‌گر، نیرنگ‌باز

بُزَن: در حال پریدن، در حال پرواز

پُر توان: پرنیرو، توانا، پر قدرت

پُرشور: پر حرارت، با هیجان

پُرمهر: دوست داشتنی، گرم و دلنشین

پَرهیز کردن: دوری کردن، خودداری کردن از

انجام دادن کاری

پِیشان: آشفته، سرگشته، مضطرب

پِشکار: تلاش برای انجام دادن کاری، با علاقه

کاری را پیگیری کردن

پِند: اندرز، نصیحت

پِوشش: لباس، هر چیزی که روز چیز دیگر را بپوشاند

پولادین: ساخته شده از فولاد، بسیار محکم، نیرومند

پهلوان: دلیر، شجاع، پهلوار

پهن: گسترده، مسطح، پهنوار

پهنه: میدان، سطح

پِی‌دری: پشت سر هم، پیوسته

پِیشنهاد: نظر، رأی، طرح

پیشین: گذشته، قبلی، مربوط به گذشته

پیغام: پیام

پیمودن: طی کردن، پشت سر گذاشتن



تاب نیاوردند: تحمل نکردند، طاقت نیاوردند.

تاخت: حمله کرد، هجوم آورد

تازان: با سرعت، پُرشتاب

تالیف: گردآوری، نوشتن کتاب یا جزوه

تپش: تپیدن، جنبش، حرکت

تپید: جنبید، حرکت کرد، بی‌قرار شد

تجارت: بازرگانی کردن، داد و ستد، معامله

تحسین‌آمیز: آمیخته به ستایش و آفرین گفتن،

همراه با تعریف و تمجید

تحقیر: خوار کردن، کوچک شمردن

تحقیق: تلاش برای یافتن پاسخ دقیق و حلّ

مسئله، پرس‌وجو، مطالعه‌ی دقیق

تحمل: صبر شکیبایی

ترانه: قطعه‌ی کوتاه خواندنی همراه با سازهای

موسیقی

ترجیح دادن: برگزیدن، کسی یا چیزی را بر

دیگران برتری دادن

تردید: دودلی، شک

ترک بگویند: رها کنند، ترک کنند

تسخیرناپذیر: مکان یا چیزی که به آسانی نتوان

آن را به دست آورد، مکان یا چیزی که دسترسی

به آن دشوار است.

تصمیم گرفتن: قصد نمودن، اراده کردن

تعلق داشتن: وابستگی داشتن، مال کسی بودن

تقصیر: کوتاهی در انجام دادن وظیفه

تلف کردن: نابود کردن، تباه کردن

تَناور: تنومند، درشت‌پیکر، دارای ساقه‌ی بزرگ

و قوی

تُنُدر: بانگ رعد، صدایی که هنگام رعدوبرق از

آسمان به گوش می‌رسد

توان: نیرو، زور، قدرت

توران: نژادی ایرانی در منطقه‌ی آسیای

میانه، نام سرزمینی در آن سوی مرزهای

شمال و شرق ایران کهن. در داستان‌ها ملی،

جنگ‌های ایرانیان و تورانیان بخش‌های مهمی

از رویدادهای حماسی را تشکیل می‌دهد.

توفیق: موفقیت، کامیابی

تُهی: خالی، پوچ

تیره: تاریک، سیاه

تیزبال: سریع، تیز پرواز

تیغ: هر چیز که مانند تیغ باشد، لبه‌ی بُرنده‌ی

شمشیر، چاقو و غیره



تَناء: ستایش، ستودن



جامه: لباس

جاودانی: ابدی، همیشگی، دائمی

جاهل: نادان، بی‌خبر

جَدیت: تلاش و کوشش بسیار در انجام دادن

کاری

جَسست: جهید، پَرید

جَلادادن: شَفاف و پاکیزه کردن، شاف و بَرّاق

کردن

جَلیل: باشکوه، بلندمرتبه، بزرگ

جَنبش: حرکت، تکان

جَنب و جوش: تلاش و فعالیت بسیار، هیجان

جور و جور: گوناگون، مختلف

جوی: پیدا کن، بیاب

جویا: جست‌وجوگر، جوینده

جهان‌افروز: روشن‌کننده جهان



چابک: تند و سریع، چالاک

چار: شکل گفتاری چهار

چاره: راه‌حل، تدبیر

چَسست: چالاک، چابک

چندان: هر مقدار، هر اندازه

چهره: رُخ، صورت، روی

چیره‌دست: ماهر، زبر دست، استاد



حاصل‌کرد: به‌دست آورد، کسب کرد

حامی: نگهبان، پشتیبان

حبس: زندان، بازداشت

حدس زدم: گمان کردم، پنداشتم، فکر کردم

حرفه: پیشه، کار، شغل

حسرت: اندوه، آه و افسوس

حسرت‌خوردن: آه‌و‌افسوس کردن، حسرت کشیدن

حضور: حاضر بودن، وجود

حکیم: دانشمند، فیلسوف، طبیب

حمله: هجوم، یورش، تاختن

حول و حوش: اطراف، گرداگرد، دور و بر

حومه: اطراف

حیات: زندگی

حَی داور: خداوند، پروردگار

حیل ساز: حیل‌گر، مکار



خاطر: اندیشه، ذهن، حافظه، یاد

خام: بیپوده، ناپخته و نسنجیده

خاور: مشرق، مقابل باختر (مغرب)

خُرد: کم سن و سال، کودک

خُرم: شاد، خوشحال، شادمان

خروس: بانگ و فریاد

خروشان: پر سر و صدا

خشنود: راضی، خوشحال، شادمان

خطاکار: کسی که کار نادرستی انجام داد، گناهکار

خُطه: سرزمین

خُفته: خوابیده، به خواب رفته

خلاص: رهایی، آزادی

خواجه: بزرگ، سرور، تاجر

خواه... خواه...: بیان دو حالت مساوی، بیان

برابری دو یا چند چیز

خوش‌آواز: خوش صدا، خوش نوا

خوش‌تر: خوب‌تر، راحت‌تر

خوش‌خوان: خوش آواز

خیره شدن: توجّه عمیق، نگاه کردن به چیزی

بدون برداشتن چشم از آن



دانش‌اندوز: علم‌آموزی، یادگیری، فراگیری دانش

داوری: قضاوت کردن

دایر شدن: تشکیل شدن، ایجاد شدن

دایه: پرورش‌دهنده، پرستار کودک

در فکند: انداخت، رها کرد، افکند

درگذرم: از دنیا بروم، بمیرم

دریافتم: دانستم، فهمیدم

دژ: حصار، قلعه



هوش کلامی

شوق: میل، علاقه‌ای فراوان به چیزی

شهباز: نوعی پرنده‌ی شکاری سفیدرنگ با پنجه

و منقار قوی

شیرین‌زبان: شیرین‌گفتار، شیرین‌بیان،

شیرین‌سخن

شیوه: راه و روش



صاحب: دارنده، مالک

صید: شکیبایی، بردباری

صحنه: منظره‌ای واقعی یا خیالی که رویدادی

را نشان می‌دهد

صلاح: شایسته، مصلحت

صمیمی: یکدل، همدل

صواب: راست، درست

صیاد: شکارچی

صید: شکار



طبع: ذوق و استعداد

طبل‌غازی: طبل‌کی که در پیشاپیش لشکر به صدا

درمی‌آمد، طبل جنگی

طبله: صندوقچه

طعم: مزه

طعمه: خوردنی، خوراک

طغیان: از حد خود گذشتن، بالا آمدن آب دریا

طوق: گردن‌بند، آنچه که گرد چیزی را فرا گیرد،

خطی رنگی شبیه حلقه‌ی دور گردن بعضی از

جانوران به ویژه کبوتران



عاجز: ناتوان، درمانده

عدل: انصاف، عدالت، رعایت برابری

عطار: عطر فروش

علاف: بیکار

رنگ‌های مختلف

زاغک: زاغ کوچک

زمنه: آوازی که به آهستگی و زیر لب خوانده شد.

زندگانی: زندگی، مدت عمر

زه: چله‌ی کمان

زهره‌اش پدید: ترسید

زیستن: زندگی کردن

زین: از این

زینت داد: آراست، تزئین کرد



سابق: گذشته، قبل

سامان: نظم و ترتیب

سامان دادن: به ترتیب چیدن، منظم کردن

سیاه: لشکر، گروه بزرگی از جنگجویان

سپری شد: به پایان رسید، به اتمام رسید

سحرآمیز: جادویی، بسیار شگفت‌انگیز

سراغ: بی چیزی رفتن، دنبال

سرانجام: عاقبت و پایان کاری

سربلندی: سرفرازی، افتخار

سرینجه: پنجه‌ی دست، سر انگشتان، کنایه از

نیرو، توانایی و قدرت

سرگذشت: شرح حال

سرمشق: نمونه، الگو

سطر: یک خط از نوشته

سقا: کسی که به تشنگان آب می‌دهد

سقوط: افتادن



شادکام: خوشحال

شکرسخن: شیرین‌سخن، شیرین‌گفتار

شگفت‌انگیز: تعجب‌آور، عجیب و غریب

شگفت‌زده: کسی که تعجب کرده، متعجب

شگفتی: تعجب، حیرت

شنیدستم: شنیده‌ام

دشواری: سختی، زحمت، مشکل

دل‌انگیز: زیبا، جالب

دلتنگ: غمگین، اندوهگین

دلداری دهد: همدردی کند، غم‌خواری کند

دلسوز: مهربان، غمخوار

دلنشین: جذاب، زیبا و قشنگ

دلپره: نگرانی

دم: لحظه، زمان کوتاه

دمی: لحظه‌ای

دیرین: قدیمی



ذات: وجود، هستی

ذوق: شور و شوق، علاقه و توانایی

ذهن: محل فکر، اندیشه



رأس: واحد شمارش چهارپایان، سر، اول هر چیز

رامش: آرامش، آسودگی، نشاط، شادابی

ربّ جلیل: خدای بلندمرتبه، خدای بزرگ

رحم: مهربانی، بخشیدن

رخ: صورت، چهره، گونه

رخسار: روی، چهره، سیما

رشید: راست قامت، دلاور

زطب: خرمای تازه

زمه: گله

روبهک: روباه کوچک

روشن: درخشان، تابان، آشکار، واضح

رویداد: اتفاق، رخداد، حادثه

رهرو: راه‌رونده، کسی که به راهی می‌رود

راهی: راهی



زاری: گریه‌ی سوزناک، گریه کردن با صدا و ناله

زاغ: پرنده‌ای از خانواده‌ی کلاغ در اندازه‌ها و



لاشه: جسد

لبریز: پُر، لبالب

لحظه: زمان خیلی کوتاه

لحظه شماری: انتظار کشیدن، پیوسته منتظر

کسی بودن

لطف: محبت، مهربانی

لطیف: ملایم، نرم

لفظ: زبان



ماتم برد: تعجب کردم، حیرت کردم

ماسوا: موجودات، مخلوقات، غیر از خدا

مانع: جلوگیری کننده، سد

ماهر: زبردست

متجاوز: ستمگر، کسی که به دیگران ظلم می کند.

متحیر: سرگشته، شگفت زده، حیرت زده

متخیر: خشمگین، عصبانی، دگرگون

متفکرانه: در حال تفکر، اندیشمندانه

محال: نشدنی، غیرممکن

محتاج: نیازمند

مختصر: کم، کوتاه، گزیده

مُدارا: با نرمی و ملایمت رفتار کردن

مرغان: پرندگان

مرور: مطالعه کردن مطلبی به صورت تند، بازخوانی

مُستجاب: پذیرفته شده، برآورده شده

مسکین: فقیر، تهی دست

مسئولیت: بر عهده داشتن وظیفه ای، موظف

بودن به انجام کاری

مَسام: بینی

مستاق: دارای شوق، آرزومند

مُشک: ماده ای روغنی بسیار معطر و خوش بو

معتدل: آب و هوایی که نه گرم است نه سرد

مَعذرت خواهی: عذر خواهی

قضا: تقدیر، سرنوشت

قطعات: قطعه ها، تکه ها



کارمت: که برای تو بیاورم

کامران: پیروز، موفق

کامروا: کسی که به آرزو و خواسته اش رسیده

است، موفق

کان: که آن

کای: که ای

کرم: لطف، جوان مردی، بزرگواری

کژدم: عقرب

کمان: ابزار تیراندازی

کمیاب: آنچه کم است، چیزی که به راحتی در

دسترس نیست.

کنج: گوشه

کنیزک: خدمتکار، زنی که برده باشد

کوچ: مهاجرت، از جایی به جایی رفتن

کول: شانه، دوش

کهنسال: پیر، سالخورده



کام: قدم

گاهواره: گهواره

گذرگاه: محل عبور، جای گذر

گدان بها: قیمتی، باارزش

گریزان: گریزنده، شتابان

گریستن: گریه کردن

گفتار: سخن

گلگون: سرخ رنگ، به رنگ گل سرخ

گمان: حدس، خیال، اندیشه

گوارا: خوب و لذت بخش

گوهرفشان: گوهرشاندن، پراکندن مروارید

گوی: مثل اینکه، مانند اینکه

گهر: گوهر، مروارید

عَلَم کُند: معرفی کند، برپا کند، مشهور سازد

عملیات: فعالیت ها، کارها

عملیات جنگی: کارهای مربوط به جنگ، حمله

عُهد: مسئولیت، وظیفه

عیب: نقص، کمبود



غُران: در حال غریدن، غرّش کنان

غلام: نوکر، خدمتکار

غوغا: سر و صدا

غوک: قورباغه



فاش: آشکار، ظاهر

فرصة: وقت، زمان

فرود آید: پایین بیاید

فروزان: تابان، درخشان

فَزای: بیفزای، اضافه کن

فضل: بخشش

فَعَال: پُرکار، کوشا

فَعَالیة: کوشش، تلاش

فکند: افکند

فلان: اشاره به شخص نامعلوم

فناوری: استفاده از علم در کارهای مختلف مانند

پزشکی، بازرگانی، کشاورزی و غیره

فیلسوفان: جمع فیلسوف، دانشمندان علم فلسفه



قافله: کاروان، گروه هم سفر

قالب: قطعه، تکه، پاره

قامت: قد و بالا، اندازه

قَریحه: ذوق، استعداد

قَسَم: سوگند

قَسِر: لایه، پوسته

قصد: اراده، نیت، مقصود



واژگان پنجم



اَبْرَام: پافشاری کردن در کاری، اصرار داشتن

اَحْتِرَاس: ستاره‌شناس، مَنجَم

اَزِیر: زیرا که، برای اینکه

اِسْتِعْمَار: تسلط پیدا کردن کشوری قوی بر کشوری ضعیف

اِشَارَة: اشاره، نشان دادن

اَطِبَّاء: جمع طبیب، پزشکان

اِعْتِمَاد: اطمینان و تکیه به کسی یا چیزی داشتن

اِفْزُون: بیش، بیشتر، زیاد، بسیار

اَفَق: کناره، کرانه‌ی آسمان، خطی که به نظر می‌رسد در محل تقاطع زمین و آسمان وجود دارد.

اِقَامَة: در جایی ماندن به‌طور موقت یا به مدت طولانی

اِمِیرَاتُور: پادشاه نیرومندی که بر سرزمین‌ها و قلمروهای وسیعی سلطنت می‌کرد

اِمْكَانَات: ابزارها، وسایل و شرایط مناسب برای دستیابی به چیزی

اَنْجُم: ستارگان، جمع نَجْم

اِنْدِرُون: درون، داخل

اِنْدُوخْتِن: جمع کردن و پس‌انداز کردن، ذخیره کردن

اِرِنْ شَاءَ اللّٰه: اگر خدا خواهد، اگر ایزاد بخواهد

اِنْكَار: مثل اینکه، گویی که، به نظر می‌آید

اَوْضَاع: شرایط، وضعیت

اِحَالِی: ساکنان، مردم، گروهی از انسان‌ها که در جایی ساکن هستند، مردم جایی معین

اِحْتِزَّاز: جنبیدن و تکان خوردن چیزی در جای خودش مثل تکان خوردن پرچم و شاخه‌ی درخت

اِیْتَاز: دیگری را بر خود ترجیح دادن، گذشت کردن از حق خود، از خود گذشتگی

وَادارَكِرْدِن: مجبور کردن

وَارونَه: برعکس

وَحوش: جانوران وحشی، جانوران اهلی نشده

وَحی: آنچه از سوی خداوند بر پیغمبران نازل شود

وَصَف ناپذیر: غیرقابل توصیف، وصف‌نشدنی

وَطَن کِرْدِن: اقامت کردن در جایی، مسکن گرفتن

وِیْرَه: خاص، مخصوص



هَاج و وَاچ: شگفت‌زده، گیج

هَجُوم: حمله‌ی ناگهانی، یورش، تاخت

هَراس: ترس، احساس نگرانی

هَما: پرنده‌ای افسانه‌ای که اگر سایه‌اش بر سر کسی بیفتد، آن شخص سعادت‌مند می‌شود.

هَمتا: همانند، مثل

هَممه: سر و صدا

هَیجان: شور و شوق

هَیرن: بدان آگاه باش



یَزْدان: خداوند، پروردگار

یَک چَند: مدتی، چندی

یَک غَازِی: بی‌ارزش، ناچیز

مِعلَق: آویزان

مُخَفَر: روبارویی، مواجهه

مَقصود: نیت، خواسته، آرزو

مَکْتَب: محل درس خواندن، نام مدرسه در گذشته

مَکَر: فریب، حيله

مَنتظر: چشم به راه، کسی که انتظار می‌کشد

مَنع کِرْدِن: بازداشتن، دور کردن

مَوشک: موش کوچک

مِی لَنگِید: لنگان‌لنگان راه می‌رفت، در راه رفتن ناتوان بود



نَایَسند: نامناسب

نَاجِز: ناگزیر، مجبور

نَاحمَاهَنگی: بی‌نظمی

نِشاط: شادی، شوق

نِشاط انگیز: شادی‌بخش، آنچه موجب شادی می‌شود.

نِشان: علامت، نشانه

نِشانید: گذاشت، قرار داد

نِظاره می‌کُرد: نگاه می‌کرد، تماشا می‌کرد

نِفوذ ناپذیر: غیرقابل نفوذ، غیرقابل باور

نِقص: عیب، کمی و کاستی

نِگون اقبال: بدبخت، تیره‌بخت

نِگین: سنگ قیمتی که روی انگشتر می‌گذارند.

نِهاد است: قرار داده است

نِهان: پنهان، مخفی

نِهانی: پنهانی

نِیرومند: دارای زور و قدرت، قوی

نِیک نامی: معروف بودن به خوبی

نِیلی: رنگ آبی تیره، کبود رنگ

نِیمروز: میان روز، وسط روز



وَاپسین: آخرین، پایانی



تحسین آمیز: همراه با ستایش و آفرین، شایسته‌ی تعریف و ستایش

تحویل دادن: سپردن، چیزی را به کسی دادن

تخت جمشید: نام مکانی باستانی در اطراف شیراز

تدبیر: اندیشیدن به منظور پیدا کردن راه‌حلی

برای مشکلی یا مسئله‌ای یا انجام دادن درست کارها، چاره‌اندیشی

تدوین: نوشتن، گردآوردن، فراهم آوردن چیزی

(شعر، نثر و...) تألیف کردن، گردآوری

تصوّر: چیزی را در ذهن مجسم ساختن، اندیشه، گمان، خیال

تفنگچی: آنکه با تفنگ می‌جنگد یا نگهبانی می‌دهد.

تفقیق: با هم آوردن، مرتب کردن، درهم آمیختن

تنی چند: چند تن

توسه: خوراک اندک یا خوراک برای مدّت

معینی، به‌ویژه آذوقه‌ی سفر

تیره دل: بداندیش، سیاه‌دل، نامهربان، سنگ‌دل



جارچیان: کسانی که در روزگار گذشته خبرهای مهم

را با صدای بلند به اطلاع مردم می‌رسانند.

جامه: لباس، پوشاک، تن‌پوش، رخت

جاویدان: همیشگی، ابدی

جذب: چیزی را به سوی خود کشیدن، کشش، ربایش

جفا: ستم، ظلم، بی‌داد

جلال: عظمت و شکوه، بزرگی، بلندپایگی



چابک: به سرعت حرکت‌کننده، تیزپا و سریع، چالاک

چاره: تدبیر، راه‌حل

چشم‌نواز: زیبا و جالب

بهره‌گیرند: به کار بگیرند، سود ببرند، استفاده کنند

بهشت برین: بهشت آسمان

بِهَل: رها کن، بگذار

بی‌آزار: بی‌آزار تو، بدون زحمت دادن به تو

بی‌بانگه: شجاعانه، بدون بیم و هراس کاری کردن

بی‌حرمتی: بی‌احترامی

بی‌رق: پرچم

بیکران: بی‌پایان، بی‌مرز، بسیار گسترده

بیندوزم: نگاه‌داری کنم، انبار کنم، ذخیره کنم



باگرفت: استوار و پابرجا شد، رشد کرد

پارسی: فارسی، ایرانی، زبان فارسی

پاره‌ای: بخشی، تکه‌ای، قسمتی

پایداری: پابرجا بود، همیشگی، جاودانگی

پاینده: پایدار، همیشه، جاوید

پرتو: روشنایی، درخشش نور

پُرسکوه: چشمگیر، زیبا و با عظمت

پرواندهام: پرورش داده‌ام

پیرایه: آنچه سبب زیبایی چیزی شود، ابزار

آراستن، زینت و زیور

پیشه: کار، حرفه، شغل



تابناک: روشن و درخنده

تاریانه: رشته‌ای از چرم که برای راندن چهارپایان

به کار می‌رود.

تأسیس کردن: بنا کردن، بنیاد نهادن، پایه‌گذاری

کردن

تا کید کرد: پافشاری کرد، ضروری دانست، سخن

را با دلیل و اصرار ثابت کرد

تالاب: جایی که آب در آن جمع شود و بماند.

آبگیر، برکه

تأمل کردن: اندیشیدن

تحسین: آفرین گفتن، نیکو شمردن، تشویق کردن

با خاک یکسان کرد: همه چیز را نابود کرد، از بین برد

باختَر: مغرب

بادِ مهرگان: باد پاییزی

بالین: رختخواب، بستر، آنچه هنگام خواب زیر سر می‌گذارند

بَحْر: دریا

بَدْرَقَه کردن: همراهی کردن مهمان یا مسافر

بَر: خشکی، ساحل

بَرسانِ شید: به مانند خورشید، مانند آفتاب، سان:

مثل و مانند، شید: خورشید، روشنایی، آفتاب

بر فراز: بر بالای، بلندی

برافراشته: بالا برده، پرچمی که بالا برده شده باشد

برانگیزد: به پا کند، به جنبش درآوردن

برانی: دور کنی، طرد کنی

بُردباری: شکیبایی، صبر

بُرنا: جوان

بِسَند: گرفت

بِغَنَد خوار: با خفت و ذلت دور انداخت

بلندآوازه: مشهور، معروف

بُن: بوته، ریشه، درخت

بُنیان نهاد: پایه‌گذاری کرد، بنا کرد، تأسیس کرد

پورزد: ورزش کند، ورزیده شود

پوم و پز: سرزمین، آب و خاک

پوم: زادگاه، سرزمین، زیستگاه

به جان خرید: پذیرفت، با جان و دل قبول کرد

به ستوه آمده‌ام: خسته شده‌ام، آزرده شده‌ام

به نرمی: به آرامی، آهسته

به نومیدی گرایید: ناامید شد، دل‌سرد شد، پشیمان شد

بهبودی: تندرستی و سلامت، خرمی و سالم بودن، بهتر شدن حال بیمار

بهورزی: نیک‌بختی، خرمی، خوش‌بختی



هوش کلامی



خوش‌نما: زیبا، آراسته، چیزی که ظاهرش خوشایند باشد

رحمت: لطف و مهربانی

رُست: رویی

رُست: رها شد، آزاد شد

رُشید: خوش‌قامت، دلاور، کسی که قامت بلند و کشیده دارد

رُصدخانه: مکانی است که در آن، ستاره‌شناسان به کمک ابزارهایی، ستارگان را مشاهده و بررسی می‌کنند

روی بگرداند: چهره‌ی خندان و شاداب

رویش: روییدن، رُستن، رشد کردن

رهنمای: راهنما



زرنکار: طلاکاری شده؛ باارزش

زَربین: آنچه از زر ساخته شده، طلایی، به رنگ زرد

زورآزمای: کسی که با دیگری دست و پنجه نرم می‌کند، پهلوان، کسی که قدرت‌نمایی می‌کند

زیرکانه: از روی هوش و خرد، هوشمندانه

زورآلات: دست‌بند، گردن‌بند و گوشواره و... که از طلا می‌سازند



رُرف: عمیق، گود

رُرنال: شخصی که دارای درجه‌ی عالی نظامی است



سایه افکندن: توجه کردن، متوجه احوال کسی گردیدن، کسی را در پناه خود آوردن

سایه‌ی وحشت: اثر ترس، نشانه‌ی بیم و هراس

سپیده‌دم: زمان برآمدن سپیده، سحرگاه، بامداد

سُتوده‌اند: ستایش کرده‌اند، تحسین کرده‌اند

سخت‌ساز: مقاوم، سرسخت، لجباز

خوب‌دل خوردن: رنج بسیار کشیدن، سختی‌ها را تحمل کردن، عذاب کشیدن

خیال‌انگیز: آنچه تخیل را برمی‌انگیزد یا افکار و تصوّراتی به ذهن می‌آورد

خیره‌شدن: چشم دوختن به چیزی، نگاه کردن به چیزی با دقت

خیره‌کننده: جالب، چیزی که زیبایی آن، نگاه‌ها را به سوی خود جلب می‌کند



درمیان‌گرفتن: دور چیزی را گرفتن، محاصره کردن

درنهاد: شروع کرد، آغاز کرد

درهم فشردن: یکی کردن، درهم کردن

دراستاد: پافشار کرد، اصرار ورزید؛ درایستادن؛ پایداری و ایستادگی کردن، اصرار ورزیدن

درغلتاندن: به پایین غلتاندن؛ بغلتاندن؛ به طرف پایین رها کنند

درگاه: آستانه‌ی در، جای ورود، محلّ داخل شدن

دست‌وپنجه‌نرم‌کردن: درگیر شدن و مبارزه کردن

دل‌انگیز: دل‌پسند، دل‌نشین، آنچه سبب شادی و هیجان می‌شود

دلاور: بی‌باک، شجاع، دلیر

دل‌بستگی: علاقه، محبت، پیوند عاطفی نسبت به چیزی یا کسی

دل‌فرب: بسیار زیبا و جذاب، چیزی که انسان را سرگرم کند و دلش را بفریبد

دلگشای: دلگشا، خوشایند

دل‌نشین: خوشایند و پسندیده

دلوار: نام شهری بندری در بوشهر است

دمید: درخشید، طلوع کرد؛ دمیدن؛ طلوع کردن و سر زدن خورشید، ماه یا ستارگان

دیوار: سرزمین، ناحیه، طرف و سمت

چون‌کنم: چه کار کنم، چگونه عمل کنم

چیرگی: برتری، چیره شدن، تسلط



حریق: آتش‌سوزی

حصار: دیوار

حق‌باوران: کسانی که به حق و حقیقت باور دارند، دینداران، خداشناسان

حق‌گزار: قدردان، شکرگزار، آنکه قدر و ارزش محبت و نیکی دیگران را می‌داند

حکمت: دانش، علم و معرفت

حوادث: رویدادها، حادثه‌ها، پیشامدها

حیرت‌آور: شگفت‌انگیز، تعجب‌آور، چیزی که باعث شگفتی شود



خارا: نوعی سنگ سخت

خاندان: دنیای خاکی، این جهان

خاکیان: اهل خاک، مردم، انسان‌ها

خامس‌گردانم: در مَثَل «قدر عافیت...» به معنی ساکت کنم

خامس: مخفّف خاموش

خانمان‌سوز: ویرانگر، از بین‌برنده‌ی خانه و کاشانه

خاوران: مشرق، محلّ درخشش خورشید؛ مهر خاوران؛ خورشید درخشان که از شرق طلوع می‌کند

خُجسته: فرخنده، مبارک

خُزم: شاداب، سرسبز و باطراوت

خورشیدین: بانگ و فریاد برآوردن، به پا خاستن

خُصلت: خو، ویژگی، عادت

خطاب: کسی را طرف صحبت قرار دادن

خُفت‌آمیز: تحقیق‌آمیز؛ خُفت: خواری، کوچکی، تحقیر

خواستار: خواهان، درخواست‌کننده

خورو خواب: خوردن و خوابیدن

سخت‌کوشی: تلاش و کوشش بسیار

سرا: خانه، کاشانه، بنا

سرافرازی: سربلندی، افتخار و شکوه

سرزنش: نگوهرش، بازخواست کردن، ملامت

سیرستن: مخلوط کردن چیزی با چیز دیگر،

آغستن؛ سرشته: مخلوط‌شده با چیزی، آغشته

سرنگون شدن: از بین رفتن، واژگون شدن

سکو: سطحی بلند در خانه و بعضی جاهای دیگر

سنگ‌خارا (سنگ‌خاره): سنگ‌سخت: نوعی سنگ

سوگ‌وار: غم‌زده، عزادار، اندوهگین، غمگین

سهمگین: ترس‌آور، هراس‌انگیز، خوفناک، مهیب

سیمرغ: مرغی افسانه‌ای که آن را پادشاه

پرندگان دانسته‌اند.



شرایط: موقعیت، اوضاع و احوال، وضعیت

شرجی: هوای گرم همراه با رطوبت بسیار

شرمسار: خجالت‌زده، شرم‌منده

شفافیت: صاف و روشن بودن، آشکار بودن

شکرانه: کاری که برای سپاس انجام می‌شود،

مبارکی

شکوه: بزرگی، عظمت، جلال

شکوهمند: باشکوه، باعظمت

شورو هیجان: شادی آمیخته با نشاط

شورانگیزی: ایجادکننده‌ی هیجان، هیجان‌انگیز

شهرت‌طلب: کسی که در پی شهرت و آوازه است

شید: خورشید، درخشنده، درخشان

شیردل: دلیر، شجاع



صیور: شکیبا، بردبار



ضامن: کسی که مسئولیت کار شخص دیگری

را به عهده می‌گیرد

ضامن آهو: لقب امام رضا (ع)

ضایع: تباه شده، تلف شده

ضمیر: درون، باطن



طیب: پزشک

طمع: زیاده‌خواهی، حرص



عاطفه: محبت، مهربانی

عافیت: آسایش، سلامتی و تندرستی

عاقبت: سرانجام، پایان کار

عالمان: (جمع عالم) دانشمندان علوم دینی

عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَكَ: خداوند بلندمرتبه،

گشایش و ظهور تو را نزدیک کرده‌اند (دعایی که

هنگام ذکر نام امام دوازدهم (ع) بر زبان می‌آورند).

عدالت: دادگری، مطابق عدل و انصاف رفتار

کردن

عَنْبِرِ نَسِيمٍ: خوش‌بو

عود: نوعی چوب که سوختن آن بوی خوشی

می‌دهد



غازی: بندباز، شعبده‌باز، ریسمان‌باز، معرکه‌گیر،

کسی که کارهای عجیب انجام می‌دهد

غایت: آخرین درجه، پایان، نهایت

غرق اندوه شد: بسیار غمگین شد

غُرور: سربلندی

غفلت ورزیدن: توجه نکردن، بی‌اعتنایی کردن

غمخوارگان: غمخواران

غوطه: فرو رفتن در آب



فارغ: آسوده، راحت

فَر: شکوه و جلال

فراخواند: صدا زد، دعوت کرد

قَبِه: چاق

فرسخ: واحد اندازه‌گیری مسافت تقریباً معادل ۶

کیلومتر

فُورغ: روشنایی، پرتو نور، درخشش

فَضیلت: نیکویی، برتری

فَتاوری: بهره‌گیری از ابزارهای علمی و صنعتی

جدید در کارهای صنعتی، کشاورزی، پزشکی و...

فَوَاره: لوله‌ی وصل به منبع که آب از آن به هوا

بچه‌د

فوق‌العاده: فراتر از برنامه‌ی معمولی، غیرعادی،

غیرمعمول



قابله: ماما

قادر: توانا، دارای نیرو و قدرت

قتل‌عام: کشتار گروهی، دسته‌جمعی به قتل

رساندن

قَناعت: قانع بودن، به حق خود بسنده کردن



کَنان: که از آن

کاجستان: جایی که درخت کاج فراوان روییده

باشد

کارساز: مفید و اثرگذار، کارگشا

کاروانیان: هم‌سفران، کسانی که در یک کاروان

سفر می‌کنند

کامکار: نیک‌بخت، خوش‌بخت، پیروز

کاوید: جست‌وجو کرد، تلاش کرد، کاوش کرد

کاهلی: تنبلی، سستی

کدخد: بزرگ و رئیس محله

کدوئین: بوته‌ی کدو، گیاه کدو

کرم‌کرده: لطف کن، مهربانی و محبت کن

کزین: که از این

کسب و کار: پیشه، شغل، حرفه، کار، محل درآمد



هوش کلامی

کشمکش: ستیزه، جدال، دعوا

کوشند: بکوشند، تلاش کنند

کوهساز: کوهپایه، کوهستان

که‌ای تو؟: تو که هستی؟

کهن: قدیم، گذشته



گذرگاه: راه گذر، محل عبور

گردان سنگ: سنگ بزرگ و سنگین

گراییدن: رو آوردن، پذیرفتن (گرای: بپذیر)

گرت: اگر تو

گردن‌کشان: در شاهنامه به معنای پهلوانان،

بزرگان و قدرتمندان

گرمابه: حمام

گل‌دسته: جایی در بالای مناره‌ی مسجد که

مؤذن بر آن اذان می‌گوید

گلگون: سرخ‌رنگ، به رنگ گل سرخ

گمرک: اداره، سازمان یا جایی که مالیات

کالاهای وارد شده به کشور یا کالاهای در

حال خروج از کشور، مشخص و گرفته می‌شود.

گوپی: انگار، مثل اینکه

گوهر: مروارید و هر سنگ قیمتی مانند الماس

گوهر: مخفف گوهر



لحظه شماری کردن: بی‌صبرانه منتظر چیزی

بودن، ناآرامی و بی‌طاقتی کردن

لحن: آهنگ

لنج: قایق بزرگ موتوری

لیل: شب



مادام‌که: تا زمانی که، تا هنگامی که

ماشاءالله: هر چه خدا بخواهد، هنگام دعا و بیان

شگفتی به کار می‌رود.

ماینان: مرغ خانگی

مانع شدن: جلوگیری کردن، منع کردن

ماهر: کاردان، کسی که کاری را به خوبی انجام

می‌دهد.

مباد: نباشد

متانت: سنجیده رفتار کردن، باادب و احترام

رفتار کردن

متقیان: (جمع متقی) پرهیزکاران

محاصره: دور چیزی را گرفتن، بر جایی یا کسی

هجوم بردن

محافظت: نگاه‌داری کردن، حفظ کردن، مراقبت

کردن

مُحال: کار نشدنی، غیرممکن

مُحنت: رنج، سختی

محو چیزی شدن: فقط به یک موضوع

اندیشیدن، غرق در کاری شدن، با تمام حواس

به چیزی نگاه کردن

مُراقبت: نگاه‌داری

مُردار: جسد حیوان، حیوان مرده، لاشه

مُرساد: نرسد، امیدوارم نرسد، فعلی است که برای

دعو نفرین به کار می‌رود.

مسکین: بینوا، بیچاره، نیازمند، تهیدست

مُساور: راهنما، کسی که با او درباره‌ی کارها

مشورت کنند.

مُستاق: بسیار علاقه‌مند، آرزومند

مُصیبت: رویداد دردناک و غم‌انگیز، رنج و سختی

مُعاصر: هم‌زمان، هم‌دوره

مُعالجت: معالجه کردن، درمان کردن

مقدونیه: نام شهری قدیمی در یونان که اسکندر

در آن به دنیا آمده بود.

مکتب‌خانه: مکانی که در آن کودکان به شیوه‌ی

سنتی آموزش می‌دیدند.

مُلاطفه: محبت، مهربانی

مُلک: سرزمین، قلمرو

منتقل کردن: جابه‌جا کردن، انتقال دادن

موبد: روحانی زرتشتی

موزی: آزاردهنده، اذیت‌کننده، آسیب‌رساننده،

موجود مزاحم

موزون: خوش‌آهنگ، آهنگین، متناسب

مونسن: همدم، یار

مِهان: بزرگان، مِهتران

مِهَر: خورشید، ماه اول پاییز، محبت، دوستی

مِهَرگان: اوایل پاییز، ماه مهر

مِهیب: ترسناک، وحشتناک، هراس‌انگیز



نامتی: نبودن امنیت و آسایش

ناباوری: باور نداشتن

ناگوار: ناپسند، ناشایست

نام‌آشنا: شناخته شده، معروف، مشهور

نامی: محبوب و گرمی

نام یافت: نامیده شد، خوانده شد

ناوجنگی: کشتی دارای تجهیزات جنگی

ناید به بار: سودی به‌دست نمی‌آید، فایده‌ای ندارد.

ناید: نمی‌آید

نَجَبیدم: تکان نخوردم، از جایم حرکت نکردم

نَذَر: آنچه شخص بر خود واجب کند در راه خدا

انجام دهد.

نُسخه‌برداری: رونویسی کردن، بازنویسی کردن

نُسخه و پرخاست: رفت‌وآمد کردن

نظامیه: مدرسه‌ها یا دانشگاه‌هایی که خواجه

نظام‌الملک بنا کرده بود

نقش بر زمین می‌کردند: به زمین می‌زدند، از پا

درمی‌آوردند، شکست می‌دادند

نقش و نگار: شکل‌های رنگارنگ و گوناگون

نیکو: نیکو، خوب و پسندیده

نیکوهدیه: زشت، ناپسند

نگاشتن: نوشتن، می‌نگارد: می‌نویسد

ننوازی: مهربانی و نوازش نکنی، محبت نکنی

نواحی: ناحیه‌ها، منطقه‌ها، بخش‌ها

واژگان ششم

اوراق فروشی: مکانی که در آن، پاره‌های اتومبیل

یا وسایل دیگر فروخته می‌شود

اھرمین: دشمن، شیطان، کسی کهک ممش

پلیدی دارد



بَندَر: بندر

بَحْر: دریا

بدوگروم: تابع او شوم، از او اطاعت کنم، به او

گروم

بَاز: پارچه‌فروش

بستاید: ستایش کند

بَصَر: بینایی، روشنی دیده، دیدن

بعثی: نیروهای ارتش عراق در زمان صدام

بقا: همیشگی، جاودانگی

بنداخت: انداخت

بی بارو بر: بی ثمر، بی حاصل، بیهوده

بیخ: بُن، ته، ریشه

بی درنگ: فوری، بی توقف



پار: سال گذشته

پارسا: پرهیزگار، پاک دامن

پر خاش: درشتی، ستیزه‌جویی

پیشه: کار، حرفه



تأخیر: عقب انداختن، درنگ کردن

تألیف: نوشتن کتاب

تجلی: پیدا شدن

تحقق: به حقیقت پیوستن، درست شدن

تَسَلُّی: آرامش دادن، کاستن از اندوه کسی

تعالی: بلندمرتبه، برتر

تغته: داغ، گداخته، گرم

تل: تپه، پشته

آتشد: روشن‌کننده‌ی آتش، کسی که آتش را

فروزان می‌کند.

آذگُسب: به معنی آتش تندن و تیز، نامی است

در شاهنامه‌ی فردوسی که در اصل، اسم یکی از

سه آتش مقدس بوده، اما در شاهنامه به معنای

آتش جهنده و کنایه از هر چیز مورد نیایش و

ستایش آمده و نیز اسم یکی از پهلوانان است.

آزموده: آزمایش کرده، امتحان کرده، آزمایش

شده

آفاق: آفاق‌ها، جمه افق

آوخ: دریغ، افسوس، آخ



اتحاد: یکپارچگی، یکی شده

اجابت: پاسخ دادن، برآوردن، پذیرفتن

احسان: خوبی، نیکوکاری، بخشش

ادبار: بدبختی، نگون‌بخت

ادعا کردن: طلب کردن مزیتی برای خود

ارچه: اگرچه

آزلی: همیشگی، بی‌آغاز

آسرا: اسیران، جمع اسیر

آسرا: رازها، سرها، جمع سر

اشرف: گرامی‌تر، شریف‌تر

اطاعت: پیروی

اعتبار: آبرو، ارزش، قدر

اعتدال: میانه‌روی

الف: دوستی، انس، خو گرفتن

الکن: کسی که زبانش به هنگام صحبت، گیر

می‌کند.

انجَب: ارجمندتر، شریف‌تر، نجیب‌تر

انس: دوستی، رفاقت، الفت

اوراق: اجزای چیزی، پاره‌ها، جمع ورق

نهار: روز، در فارسی به غذای ظهر هم گویند

نه گویای تو: گویای تو نیست، از تو یاد نمی‌کند

نیازمده: آنچه که آزمایش نشده، تجربه نشده

نیایش: دعا و راز و نیاز با پروردگار

نیک نامی: خوش‌نامی، نام نیکو داشتن

نیلوفر: به رنگ نیلوفر، کبود، آبی آسمانی،

مقصود از چرخ نیلوفری، آسمان است



وزیدن گرفت: شروع به وزیدن کرد

وسواس: شک و تردید فراوان، تردید بیش از

حد در انجام کاری، دقت بیش از حد در جزئیات

کاری

ویلون: یکی از سازهای موسیقی



هجوم: حمله‌ی ناگهانی، تاختن، یورش

هخامنشی: نام سلسله‌ای از پادشاهان ایرانی در

روزگاران کهن

هراس انگیز: ترسناک، وحشتناک، ترس‌آور

هریسه: نوعی آش، حلیم، غذایی است از گوشت

و حبوبات

هلاک: نابود کردن، از بین بردن



یأس: ناامیدی، دل‌سردی

یال: موهای گردن شیر و اسب

یزدان: خداوند، پروردگار

یورش: حمله، هجوم، تاخت و تاز



هوش کلامی

رکاب‌دار: پیاده‌ای که همراه سوار راه می‌رود.

رهنمود: راهنمایی، نشان دادن راه صحیح در

کاری

ریشخند کردن: مسخره کردن



زاد: سن، زمان عمر

زار: ناتوان، ضعیف، نحیف

زرین: طلائی، چیزی که از زر ساخته شده و یا

به رنگ زر است

زوال: نابودی، رو به نیستی رفتن

زینت: آرایش، زیبایی، زیور

زینهار: زنه‌ار، آگاه باش



رُرف: عمیق

رُرفا: گودی، عمق



ساعی: سعی کننده، کوشا

سپاس‌داری: شکرگزاری، سپاسگزاری

سپاس‌گزار: شکرگزار، قدردان

ستوده: ستایش شده، پسندیده

ستوه آمدن: خسته شدن، درمانده شدن، به تنگ

آمدن

سحاب: ابر

سِرِّالله: سرّ الهی، راز خداوندی، اسرار الهی

سزاور: شایسته، لایق

سلاطین: پادشاهان

سَلیم: ساده‌دل، سالم، بی‌عیب

سند: چیزی که به آن اعتماد کنند، نوشته،

مدرک، اسناد

سهل: آسان، ساده

سیمرغ: پرنده‌ای است افسانه‌ای که گویند

بسیار بزرگ بوده و در کوه قاف آشیان داشته و

سی‌رنگ هم گفته شده است.

حکما: جمع حکیم، دانشمندان

حکمت: علم و دانش

حواس: جمع حس، یکی از توانایی‌های انسان

که با کمک آن، چیزها را درمی‌یابد.



خاطر: آنچه از دل گذرد، اندیشه و خیال

خان: مرحله (هفت خان)

خطاب: رویاروی سخن گفتن، سخنی که به

کسی بگویند و پاسخ بشنوند.

خلال: چوب باریک که لای چیزی بگذارند.

خَلق: آفریده، مردم

خُلُق: خوی و منش

خَم‌کمند: گره و پیچ طناب

خواجه: صاحب بزرگ، سرور

خوار: پست و حقیر

خیره: بی‌پروا، گستاخ، لجباز



دادگر: عادل

داروندار: دارایی، مال و ثروت

دروغ‌آزمای: دروغگو، دروغ‌زن

دروغ‌زن: دروغگو

دربخ: افسوس، حسرت

دربخ‌داشتن چیزی: کوتاهی کردن

دَرخیمان: دشمنان

دستگاه: شکوه، قدرت، عظمت

دوره‌گرد: فروشنده‌ی بدون محلّ کسب و در حال

حرکت



راغب: مایل، علاقه‌مند

ربیع: بهار، هنگام بهار

رحلت: درگذشت، وفات

رَصَدخانه: مکانی که در آن به تماشای علمی

آسمان و مطالعه در اوضاع ستارگام می‌پردازند.

تلخیص: خلاصه، چکیده

تمام عقلی: کسی که عقلش کامل است

تیشه: ابزار آهنی نجاران و سنگ‌تراشان

توده: تپه و پشته، جمع کردن

تیمار کردن: غمخواری و دلسوزی



تاب: پابرجا، استوار

تواب: کار خوب و پسندیده



جان‌فسانی: فدا کردن جان

جامع: جامعه‌ها، جمع جامعه

جانمردی: سخاوت، بخشندگی

جور: ستم، ظلم

جهان‌دیده: کسی که بسیار سفر کرده و بیشتر

شهرهای دنیا را دیده و تجربه اندوخته



چاره: تدبیر، علاج، درمان

چاک‌چاک: پاره‌پاره

چُست: چابک، تند و تیز، چالاک

چیرگی: پیروزی

چیره: پیروز

چیره‌دست: هنرمند، ماهر، زبردست



حاجت: نیازمندی، نیاز، احتیاج

حادثه: پیشامد تازه، واقعه، رویداد

حاشیه: کناره

حَبّ‌الوطن: مبین دوستی، دوست داشتن وطن

حُرمت: آبرو، احترام

حصیر: نوعی فرش یا گستردنی که از نی یا گیاه

دیگری بافته می‌شد.

حک: خراشیدن، تراشیدن

س

گذشتگان: در گذشته‌ها، کسانی که از دنیا رفته‌اند.

گران: سنگین

گران‌مایه: با ارزش، گران بها

گرد: شجاع، دلیر

گراف: دروغ، لاف

گمان: حدس، خیال، فرض

ل

لاف‌زدن: گفتار بی‌پوده گفتن، گزافه‌گویی

لایق: سزاوار، شایسته

لطایف: جمع لطیفه، سخنان کوتاه و خوش مزه، طنز آمیز

م

ماساء الله: آنچه خدا خواست

مایه: مقدار، اندازه

مباهات: فخر کردن و نازیدن به چیزی

متدین: دین دار

متفق: هماهنگ، با هم یکی شده

مجال: فرصت

محاصره: اطراف کسی یا جایی را احاطه کردن

مَحفل: مجلس

محنه: رنج

مخاطب: کسی که با او سخن گفته می‌شود

مدافعان: جمع مدافع، دفاع کنندگان

مدعی: ادعا کننده

مدهوش: بیهوش، عاشق و شیفته، حیران، متحیر و سرگردان

مذلت: خواری و پستی

مرحمت: مهربانی

مرغزار: چمنزار، سبزهزار

ف

فاتحه: آغاز کار، اول چیزی، گشایش

فراز و فرود: بلندی و پستی

فرجام: پایان، آخر، عاقبت کار

فروغ: نور، پرتو، روشنایی

فضل: احسان، بخشش

فضیلت: برتری

فکرت: اندیشه، تفکر

فیض: بخشش، عطا

ق

قُمری: پرندهای خاکستری رنگ و کوچک تر از کبوتر

قوا: نیروها، جمع قوه

قوی رایی: کسی که اندیشه‌های عالی دارد، بلند نظری، استواری فکر

قیامت: محشر، روز رستاخیز

قیامت تأثیر: شگفت‌انگیز، چیزی که تأثیر بسیار زیادی دارد، رویداد عجیب

قید: بند

ک

کُتَب: جمع کتاب، کتاب‌ها

کِردار: رفتار

کریمانه: با بخشندگی زیاد

کلبه: خانه‌ای کوچک و تنگ و باریک

کمند: طناب، بند، ریسمان

کم نظیر: کم مانند

کوبه: وسیله‌ای فلزی که بر روی در خانه‌ها قرار داشت و برای آگاه کردن ساکنین خانه کوبیده می‌شد.

ص

صاحب: هم صحبت، یار و دوست

صخره: سنگ بزرگ و سخت

صرف کردن: خرج کردن

صواب: درست، شایسته

صیفت: تابستان

ض

طاقه: توانایی، قدرت

طبع: ذات، خلق و خوی، طبیعت

طعام: غذا

طفولیت: خردسالی، کودکی

ع

عبرت گرفتن: پند گرفتن

عجایب: جمع عجیب، شگفتی‌ها

عزیز: عزیز و گرمی بودن، سربلندی

عزوجل: عز: عزیز است، جل: بزرگوار است

علامه: بسیار دانشمند، انسان فاضل و دانا

علیم: بسیار دانا، عالم، اهل فضل و علم. در حکایت «درخت علم» این کلمه از روی طنز بیان شده و به معنای بی‌خبر و نادان است.

غ

غافل: بی‌خبر، فراموشکار

غافلگیر کردن: بی‌خبر حمله کردن، ناگهان بر کسی وارد شدن.

غرق: زیر آب رفتن و خفه شدن، فرو رفتن

غریب: ناآشنا، بیگانه

غفلت: بی‌خبری، نادانی

غلبه: چیره شدن، پیروزی

غنیمت: آنچه به دست آید، سود، فرصت مناسب



هوش کلامی



- هجز: جدایی، دوری
- هلاک: نابودی، نیست شدن
- همت: قصد، اراده و عزم قوی
- هیمه: هیزم، سرشاخه‌ی خشک درخت



- یزدان: آفریدگار، خدا، پروردگار

- مرتب: جوره، دوات
- مستمع: شنونده
- مستمند: فقیر
- مشاجره: با هم نزاع و دعوا کردن
- مشاورت: با هم مشورت کردن، همفکری
- مشفق: دلسوز
- مشقت: برگزیده و پاک
- معرفت: شناخت به علم و دانش
- مکارم: نیکویی‌های اخلاقی
- ملال: بی‌زاری، غم، اندوه
- ملک: پادشاه
- ملک: زمین در تصرف کسی
- ملل: ملت‌ها، جمع ملت
- ملول: غمگین، آزرده
- مناجات: راز و نیاز کردن با خدا
- موزون: دارای وزن و آهنگ، سنجیده
- موسم: هنگام، وقت و زمان چیزی



- نایبک رای: بداندیش، بدگمان
- ناگزیر: ناچار
- ناگوار: سخت، ناخوشایند، غیرقابل تحمل
- نخجیر: شکار، حیوانی را که شکار کنند
- نخمه: آواز، سرود، آهنگ
- نقوذ: فرو رفتن، اثر کردن
- نمودی: نشان دادی
- نیرنگ: فریب، حيله



- ولا: محبت و دوستی، ولایت
- ولایت: شهرستان‌ها، مناطق